

متن پرسش

بسمه تعالی سلام علیکم آقای نصیری در مناظره با آقای غرویان مطرح کرده بودند که: اینکه عرفا و حکمای اسلامی در تفسیر "صمد" میگویند "صمد" به معنای جوف نداشتن و میان تهی نبودن است. همان طور که حضرت امام رحمه الله علیه در کتاب اداب الصلاه در ذیل تفسیر سوره توحید به ان اشاره فرمودند. صحیح نیست و در روایت داریم که "صمد" به معنای میان تهی است. لطفا این موضوع را تبیین فرمایید؟ با تشکر...

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیک السلام: «صمد» به معنی چیزی است که میان تهی نباشد. مفردات در تعریف صمد می گوید: «و هو الذی لا جوف له» در نتیجه با اعتقاد به صمد بودن خداوند نباید طوری برای مخلوقات موجودیت قائل شد که در آنجا که مخلوقات هستند خدا نباشد و حضور همه جانبه ی خداوند با خلاء روبه رو شود زیرا او «واسع علیم» است. به همین جهت باید مخلوقات را آیت الهی گرفت که نسبت آن ها با خداوند مثل نسبت ما است با پرتقالی که در ذهن خود ایجاد می کنیم که از یک طرف آن پرتقال از نفس ناطقه ی شما جدا نیست و از طرفی عین نفس ناطقه ی شما نمی باشد و در عین حال نزد شما است. مثل آن که همه ی مخلوقات «عندالله» هستند. وقتی قرآن در مورد خداوند می فرماید: «لم یلد و لم یولد» می خواهد ما را متوجه کند رابطه ی خدا با مخلوقات مثل رابطه ی مادر و فرزند نیست که دوگانگی در میان باشد وگرنه لازم می آید در جایی که مخلوقات هست خدا حاضر نباشد و معنی وحدت وجود نیز به همین معنی است. آیت الله ملکی تبریزی در کتاب لقاء الله می فرمایند: حکایت شده مرد حکیمی در اصفهان بود و عادتش بر این بود که چون وقت غذایش م برسد، خادم خود را می فرستاد تا برای او و برای هر کس که در نزد اوست - هر که می خواهد بوده باشد - غذا بخرد؛ و آن حکیم با آن شخص حاضر با هم غذا بخورند. اتفاقاً روزی در وقت غذا یکی از طلاب شهر برای حاجتی نزد وی آمده بود، حکیم به خادمش گفت: برای ما غذا بخر، تا ما تغذی نماییم. خادم روانه شد و برای آن دو نفر غذایی خرید و حاضر کرد. حکیم به آن مرد فاضل گفت: بسم الله، بیا غذا بخوریم! آن شیخ گفت: من غذا نمی خورم! گفت: آیا غذا خورد های؟! گفت: نه! گفت: چرا غذا نمی خوری با آنکه هنوز غذا نخورده ای؟! گفت: من احتیاط می کنم از غذای شما بخورم! گفت: سبب احتیاط تو چیست؟ گفت: من شنیده ام که تو قایل به وحدت وجود هستی! و آن کفر است و جایز نیست برای من که با شما از غذای شما بخورم؛ زیرا که غذا به واسطه ملاقات و تماس با

شما نجس می شود! گفت: تو معنای وحدت وجود را چه تصور کرده ای، تا اینکه حکم به کفر قایل به آن، نموده ای؟! گفت: به جهت آنکه قایل به وحدت وجود می گوید به اینکه خدا همه اشیاء است و جمیع موجودات، الله هستند! حکیم گفت: اشتباه کردی، بیا غذا بخور! زیرا که من قایل به وحدت وجود هستم و نم گویم که جمیع اشیاء خدا هستند؛ چون از جمله آن اشیاء، جنابعالی می باشد و من شکی ندارم در اینکه شما در مرتبه الاغ هستی یا پست تر از الاغ؛ پس کجا می تواند کسی قایل به الوهیت شما گردد؟! بنابراین احتیاط شما بدون وجه است و اشکال در غذا خوردن نیست! اینک تشریف بیار و غذا بخور! خلاصه سخن اینکه؛ نفی وجود از موجودات، لازمه اش قائل شدن به اتحاد موجودات با خدا نیست و اصولاً وحدت غیر از اتحاد است؛ برای اینکه اتحاد صورت نمی گیرد مگر بین دو چیز و این با قول به وحدت منافات دارد. پس اگر بگویی: به فرض آنکه قبول کنیم که کلمه وحدت با کلمه اتحاد نمی سازد ولی از کلمات مفصل عارفان در تفسیر این الفاظ همین معنی به دست می آید؛ زیرا می گویند: در دار وجود به جز او دیاری نیست. و می گویند: اعیان خارجی همگی عبارتند از حدود و اعدام و آنچه وجود خارجی دارد همان وجود است و آن هم خداوند متعال می باشد. و برای این معنا دریا و موج دریا را مثال می زنند که موج وجودی ندارد هرچه هست همان آب دریاست. در جوابشان گفته شده که مقصودشان از این الفاظ آن است که این اعیان از خودشان وجودی ندارند و این به آن معناست که اگر حقایق این اعیان فرض شود - نه وجودهای آنها - همان اعتبارات و اعدا ماند. پس اگر بگویی: ما قبول نمی کنیم که مرادشان این باشد؛ برای اینکه اینان می گویند که اعیان پس از آنکه موجود شدند نیز اعدام هستند و حدود وجود به شمار می آیند. در پاسخ می گویم: مقصودشان آن است که ماهیات امکان ندارد متصف به وجود حقیقی شوند و وجود حقیقی خارجی یک چیز یگانه است که در حقیقت برای او شریکی قابل تصور نیست و او یکتاست و امکان ندارد دو تا گردد و حقایق و اعیان، همگی شئون این وجود و موجود حقیقی هستند ولی چون تو وجود حقیقی را به خوبی نشناخته ای، وقتی ظهور و نمودی را که برای خودت و غیر خودت می بینی خیال می کنی که این گونه وجود همان وجود حقیقی است، همان گونه که جوهرهای این عالم را می پنداری که واقعاً جوهر هستند ولیکن اگر عمیق و صحیح بیاندیشی یا حقیقت امر برای تو به وسیله کشف شهودی صورت پذیرد خواهی دید که همین جوهرها در حقیقت اعراض و اشکال وجود حقیقی هستند بلکه اینها اعراض و حدود برای وجود منبسط می باشند و وجود منبسط شأنی از شئون وجود حقیقی به شمار می آید و یک امر ارتباطی است که در حقیقت اصل و ریشه ای ندارد. موفق باشید